بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 79**

جلسه شماره 10/ ۱۲/ ۸۸ جمع عرفی

**جمع عرفی در مطلق وقید(دوران بین تخصیص و نسخ)**

بحث در مورد جمع عرفی بود. یک بحثی ما سال گذشته در مبحث دوران بین تخصیص و نسخ مطرح کرده بودیم مرتبط با موضوع جمع عرفی. مناسب است در اینجا مروری به نتیجه مباحث سال گذشته داشته باشیم.

**اشکالی عام در موارد جمع عرفی**

ما این اشکال را از مباحث تعادل و تراجیحِ بحث اصول استاد شهیدی نقل کردیم که اولا مواردی که به عنوان جمع عرفی ذکر می شود، عرفی نیستند به جهت این که اعتماد به قرینه منفصل اساسا عرفی نیست. برخی تفصیل قائل شده اند بین روایاتی که در مقام تعلیم باشد و روایاتی که در مقام افتا است. در روایات دسته اول اعتماد بر قرینه منفصل مانعی ندارد، ولی در روایات افتایی اشکال دارد. استاد شهیدی کلام مرحوم میرزا مهدی اصفهانی، آقای سیستانی، مرحوم امام و مرحوم آقای روحانی را در این زمینه آورده است که هر کدام به نحوی به این تفصیل اشاره دارند.

در کلام آقای سیستانی این مطلب آمده است که عمومات و اطلاقات در روایات افتایی خیلی وقت ها ظهور در عموم ندارد و خصوصیات مورد در حکم دخالت دارد و یک اطلاق نسبت به همه صور از آن استفاده نمی شود.

منظور از این قسم روایات این است که گاهی سوال مطرح می شود و امام علیه السلام در مقام افتا می باشد. ولی گاهی در مقام تعلیم مساله شرعی یا به تعبیر مرحوم امام در مقام قانون گذاری است. ایشان تعبیر می کنند که مقام تشریع و غیر آن تفاوت می کنند. تعبیر مرحوم اصفهانی این است که بین مقام تعلیم و تعلم و مقام افتا و استفتا تفاوت هست. ایشان می فرمایند در روایات تعلیمی اعتماد بر قرینه منفصل عرفی است؛ چرا که مدار تعلیم و تعلم بر تدریج در بیان احکام است. عبارت های این بزرگواران در بحث تعارض ادله در مباحث اصول استاد شهیدی نقل شده است.

**بررسی اشکال فوق**

ما عرض می کردیم در اینجا دو اشکال با هم خلط شده است در حالی که باید این دو بحث از هم تفکیک شوند. یک بحث این است که آیا اعتماد به قرینه منفصل صحیح است یا خیر؟ بحث دوم این است که آیا ممکن است صدور قرینه به بعد از زمان حاجت تاخیر بیفتد. بحث انفصال قرینه از

ذوالقرینه مشکل و قبح عقلی ندارد و نهایت این که خلاف طبع اولی است. مشکل اصلی تاخیر بیان از وقت حاجت است. در کلمات قوم نیز به دو بحث مستقل اشاره شده است؛ یکی تاخیر بیان از وقت خطاب و یکی دیگری تاخیر بیان از وقت حاجت. این دو بحث کاملا از هم جدا هستند.

در روایات افتایی می توان این مطلب را ادعا کرد که وقت حاجت مقارن وقت خطاب است؛ چون سائل می خواهد به جواب ذکر شده عمل کند. در روایات تعلیمی نیز گاهی مطلب به همین شکل است. مشکل اصلی تاخیر بیان از وقت حاجت است. در مورد تاخیر بیان از وقت خطاب توجیهاتی مانند تقیه ممکن است مطرح شود و مشکل چندانی ندارد.

ما می گفتیم که جمع عرفی باید به این بازگشت کند که متکلم بیان و مبین مراد را تا وقت حاجت آورده است به هر شکل ممکن یا این که معتقد شویم از اول چنین ظهوری داشته است. اگر مشکل تاخیر بیان از وقت حاجت مطرح شود، باید معتقد به نسخ شویم نه تخصیص که بیانش در جلسات سال گذشته گذشت.

این آقایان هم می گویند که ظهور کلام در روایات تعلیمی منعقد نمی شود مگر بعد از ورود قرینه منفصل. البته این کلام اشکالات خاص خود را دارد؛ مثل این اشکال که در فرض احتمال صدور مخصص منفصل چه باید کرد؟ آیا هیچ ظهوری منعقد نمی شود؟ فحص از مخصص و عدم وجدان آن هم که ما را به قطع به عدم وجود واقعی مخصص نمی رساند.

نکته اول: در مورد احتمال وجود قرائن و روایاتی که به دست ما نرسیده، به نظر می رسد که شاهد جدی نداریم بر این که روایاتی که به دست ما نرسیده روایات قابل توجهی بوده باشد. البته چه بسا مضمون روایات موجود با سناد دیگری هم نقل شده که این روایات هم مضمون با روایات موجود به دست ما نرسیده است، ولی این که مضامین دیگری از مضامین موجود به طور گسترده در کلام ائمه علیهم السلام وجود داشته و به دست ما نرسیده قابل اثبات نیست. در توضیح این ادعا عرض می کنیم که وقتی در یک باب، روایات محاسن را با روایات کافی مقایسه می کنید، ملاحظه می کنید که ایشان تقریبا تمامی مضامین روایات را منتقل کرده است و نادر است که مضمونی بوده باشد که در کافی منعکس نشده باشد. ولی در محاسن می بینید که یک مضمون مثلا پنج سند دارد و در کافی سه سند آمده است. این گونه هم نیست که بهترین سندها را انتخاب را کرده باشد. علو سند یکی از ملاک های انتخاب بوده است. روشن تر بودن عبارت یا مسائل دیگر هم در گزینش احادیث دخیل بوده است.

لذا این که مطلب جدیدی که حتی در روایات ضعیف السند به اصطلاح ما به دست ما نرسیده باشد، آن قدر نیست که به علم اجمالی منجر شود. البته این مطلب ما با این تامل مواجه می کند که اگر روایت

ضعیف السندی را دیدیم ممکن است این گونه قضاوت کنیم که ممکن است این روایت سند قوی تری داشته باشد و این که این روایت نقل شده است، به این جهت بوده که عبارت روشن تری داشته است.

نکته دوم: در تحلیل اشکال فوق باید بین روایاتی که مفید اطلاق لفظی است و روایاتی که با ترک استفصال از آنها عموم حکم را استفاده می کنیم، فرق گذاشت. همچنین در روایات مسبوق به سوال و روایات ابتدایی نیز در این جهت تفاوت است. بعضی از تفاوت های موجود در روایات الزاما مرتبط با بحث تعلیمی یا افتایی بودن نیست. البته می توان این را ادعا کرد که در روایات تعلیمی معمولا اطلاق لفظی وجود دارد و در روایات افتایی معمولا به جهت ترک استفصال است. نکات این دو بحث هم با هم متفاوت است.

**تطبیق بحث جمع عرفی در مطلق و مقید**

در بحث حمل مطلق بر مقید یک بحث هم این است که چرا شما در مطلق تصرف می کنید و آن را بر مقید حمل می کنید با این که روش دیگری هم بر ای رفع تنافی بدوی بین مطلق و مقید وجود دارد و آن تصرف در دلیل مقید به حمل آن بر استحباب است. در مورد این اشکال مطالبی قابل طرح است.

مطلب اول: مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای روحانی و مرحوم شهید صدر اشاره کرده اند که این اشکال در صورتی مطرح است که امر در مقید مولوی باشد، ولی اگر امر در مقید اراشادی باشد و ناظر به جزییت و شرطیت یا در نواهی ناظر به مانعیت باشد، اشکال فوق نمی آید.

ما عرض می کردیم که دلالت دلیل مقید بر ارشادی بودن، به قطع نیست، بلکه حداکثر دلیل ظاهر در ارشادی بودن است. ممکن است کسی بگوید ما به دلیل جمع عرفی از ظهور دلیل مقید در ارشادی بودن رفع ید می کنیم و آن را بر حکم مولوی حمل می کنیم. وقتی حکم به مولوی بودن آن کردیم، می توان آن را حمل بر استحباب کرد. نکته دوم این که این مطلب که امر ارشادی همیشه ظاهر در ارشاد به شرطیت باشد یا نهی ارشادی ارشاد به مانعیت باشد، مسلم نیست. ممکن است امر ارشاد به فرد اکمل یا نهی ارشاد به فرد اخس باشد.

شبیه همان استحباب و کراهتی که در امر و نهی مولوی مطرح است، در امر و نهی ارشادی هم قابل تصویر است. حداکثر ظهور دلیل ارشادی در ارشاد به جزییت و شرطیت و مانعیت است. ممکن است ما به جهت جمع عرفی از این ظهور رفع ید کنیم و نهی را با حفظ ارشادی بودن به ارشاد به کمال فرد یا نقصان فرد از مرتبه متعارف بدانیم. در کلام مرحوم آقای خویی مطلب به این شکل آمده است که گویا ارشادی بودن ملازمه یاینفک دارد با این که ارشاد به شرطیت یا مانعیت باشد،در حالی که چنین نیست.

مطلب دوم: شهید صدر اشاره می کنند که اگر مقید ناظر به مطلق باشد، بحثی نیست که مطلق بر مقید حمل می شود؛ چرا که نسبت به آن حکومت دارد. ما عرض می کردیم که در اینجا خلطی شده است و تصور شده است که نظارت مساوق با حکومت است. حکومت به اصطلاح شهید صدر یعنی این که دلیل حاکم دلیلی است که در ظهور دلیل دیگر تصرف می کند. ما می گفتیم که مجرد نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر، حکومت را به این معنا اثبات نمی کند.

فرض کنید دلیلی داریم که اعتق رقبۀ و دلیل دیگری به شکل منفصل وارد شده است که و لتکن تلک الرقبۀ مومنۀ و اطلاق دلیل اول منعقد شده است. در صورتی دلیل دوم حاکم است که بخواهد اطلاق دلیل اول را تقیید کند. این مطلب مبتنی است بر این که امر اولی وجوبی باشد و الا امر استحبابی با دلیل مقید منافاتی ندارد. لذا در اینجا آنچه هست، لسان نظارت است. ولی لسان نظارت ملازمه ای با حکومت ندارد؛ حداکثر کسی ادعا کند که ظهور دلیل ناظر در حکومت و تصرف در ظهور در دلیل اول است. با فرض پذیرش این ظهور، این ظهور قطعی نیست و می توان از آن به قرینه دلیل اول رفع ید کرد.

مرحوم آخوند در حاشیه رسائل در بحث حکومت به نکته ای اشاره می کنند که نکته مهمی است. ایشان می فرمایند دلیل حاکم دو بعد دارد؛ یک بعد نظارت و حاکمیت و یک جنبه دلالت فی نفسه. این که در حاکم و محکوم اظهر و ظاهر سنجیده نمی شود، بعد از تثبیت و مسلم شدن حاکم بودن حاکم است. گاهی نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر به ظهور است. ممکن است ظهور دلیل اول به قدری قوی باشد که به قرینه آن در ظهور دلیل ناظر در نظارت تصرف کنیم (صرف نظر از اشکال اول که نظارت با حکومت مساوق نیست). این نظارت گاهی به ظهور است و ما به قرینه دلیل منظور الیه از این ظهور در نظارت رفع ید کنیم.

مثلا دلیلی داریم که رفع ما لایعلمون. ظهور دلیل در این است که ناظر به همه احکام وضعی و تکلیفی است. اگر در موردی روایتی که حکم وضعی را اثبات کرده، شمولش نسبت به جاهل خیلی قوی باشد (مثلا عمده موارد، افراد جاهل هستند)، در اینجا می توان از ظهور حدیث رفع به قرینه اطلاق این روایت رفع ید می کنیم و حدیث رفع را در این مورد ناظر به حکم تکلیفی دانیم؛ بنابر این حدیث رفع اگر چه فی نفسه ظهور قوی ای در اطلاق نسبت به جمیع احکام دارد، ولی می توان ادعا کرد که در اینجا تبعیض در نظارت رخ داده است و در خصوص این مورد نظارتی در حدیث رفع نسبت به آن حکم وضعی وجود ندارد.

لذا نفس حاکم بودن به تنهایی باعث حل شدن سوالات بحث جاری نمی شود. در دلیل حاکم هم این سوال هست که چرا به دلیل مطلق عمل نمی شود و مقید حمل بر استحباب شود. البته نوعا دلیلی که لسان حکومت دارد، قوت ظهور دارد، ولی اگر در جایی این لسانِ حکومت به قوت ظهور منجر نشود، اشکال بحث همچنان مطرح خواهد بود.